

بررسی دیوان سالاری و اوضاع فرهنگی اجتماعی شرق جهان اسلام در قرن پنجم هجری

صفیه رضایی^۱

چکیده

دیوان سالاری و اوضاع فرهنگی اجتماعی، شاخصه نوع تمدن و فرهنگ حاکم بر حکومت است. برای بررسی نظام حاکم و نیز تمدن و فرهنگ یک ملت، بررسی نظام دیوان سالاری و نیز اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن بسیار مهم است. در قرون نخستین شرق جهان اسلام، ایران پهناور بوده است و این سرزمین کهن از دیر باز شاهد تمدن بزرگ ایرانی بوده است و بعد از اسلام نیز با تلفیق تمدن کهن ایران و آموزه‌های اسلام شاهد بالندگی فرهنگ و تمدن ایران هستیم. ایران در قرن پنجم هجری شاهد دو سلسله حکومت بزرگ غزنویان و سلجوقیان بود. برای بررسی فرهنگ و تمدن این دو حکومت و نظام، شناخت نظام دیوان سالاری بسیار حایز اهمیت می‌باشد.

واژگان کلیدی: دیوان سالاری، شرق جهان اسلام، ایران، نظام اداری، اوضاع فرهنگی و اجتماعی

The study of the bureaucracy and social and cultural situation of the East of the Islamic World in the fifth century AH

Abstract

The bureaucracy and social-cultural situation are the hallmark of the type of civilization and culture governing the state. To examine the ruling system as well as the civilization and culture of a nation, it is important to examine the bureaucratic system as well as its cultural and social conditions. In the first centuries of the East of the Islamic World, Iran has been vast, and this ancient land has long witnessed the great Iranian civilization. And after Islam, by combining the ancient civilization of Iran and the teachings of Islam, we witness the rise of Iran's culture and

^۱. دانشجوی دکتری رشته تاریخ تمدن ملل اسلامی s.sreza257@yahoo.com

civilization. Iran witnessed two dynasties of the great rule of Ghaznavids and Seljuk in the fifth century AH. To understand the culture and civilization of these two governments and the system, recognizing the bureaucratic system is very important.

Key words: bureaucracy, eastern Islamic world, Iran, administrative system, cultural and social conditions

مقدمه

«دیوان‌سالاری» برگردان شده از واژه «بروکراسی» فرانسوی به معنای نظام اداری حکومت و یا دولت است. بروکراسی از دو واژه «بروکرا» به معنی میز و دفترکار و واژه «کراسی» به معنای سالاری می‌باشد. این واژه در زبان و ادبیات فارسی «دیوان‌سالاری» گفته می‌شود. دیوان‌سالاری به معنای یک سیستم کارکرد عقلانی و قانونمند است. این واژه در زبان فرانسوی توسط ماکس وبر به کار رفت و بعد از وی وارد ادبیات سیاسی اجتماعی سایر زبانها و کشورها شد. (پتفت آراین، ۱۳۹۲، ۳) وی اندیشه دیوان‌سالاری خود را بر اساس قانون‌گرایی مطرح نمود و امید داشت در راستای سازمان‌دهی اداره و خدمت‌رسانی به کار گرفته شود. (رضا نجف بیگی، ۱۳۸۷، ۲۴) اگر دیوان‌سالاری را به معنای نظم و انضباط در امور کشورداری و جامعه بدانیم، بی شک اسلام والاترین برنامه دیوان‌سالاری را دارد. سیره حکومتی رسول گرامی اسلام و نیز امام علی که سیره معصومانه داشتند دلیل محکم این ادعاست و نیز سیره خلفای اسلام نیز شاهدهی بر مدعاست. دولت‌های اسلامی در دوره‌های مختلف به نوعی در سیاست‌گزاری و حکومت‌داری خود به مساله دیوان‌سالاری اهمیت می‌داده‌اند. قرن پنجم هجری دو دولت غزنویان و سلجوقیان در شرق جهان اسلام حکومت داشتند و از این قاعده مستثنی نبودند. غزنویان از نیمه قرن چهارم به مدت بیش از دو قرن حکومت کردند و به نوعی قرن پنجم را می‌توان دوره حکومت غزنویان دانست.

غزنویان

در حالی که حکومت سامانیان رو ضعف نهاده بود یکی از سرداران ترک تبار ایرانی به نام «آپتکین» حکومت را در غزنین افغانستان تاسیس کرد و دولت سامانیان به دلیل ضعف حکومت خودشان «البتکین» را به عنوان حاکم غزنین پذیرفت. و این حکومت جدید به دلیل انتساب به شهر غزنین به حکومت غزنویان مشهور گشت. بعد از البتکین داماد وی که «سبکتکین» نام داشت توانست با بروز لیاقت و شایستگی در میان بزرگان ترک، اعتماد ایشان را جلب کرد. در همین

سال‌ها که حکومت غزنویان در منطقه‌ی افغانستان تاسیس شد، حکومت سامانیان به ضعیف‌ترین حال خود رسیده بود و با مشکلات زیادی درگیر بود. سبکتکین ضمن بیعت با حکومت مرکزی سامانیان، جهت سرکوبی طغیانگران خراسان عازم آن منطقه شد و توانست آرامش را به نفع حکومت سامانی حاکم نماید. حاکم سامانی نیز به پاس خدمت وی، مسند حکومت غزنین را به رسمیت شناخت و اداره خراسان را نیز به محمود پسر وی سپرد و سلطان محمود نیز با سود جستن از امکانات این منطقه پهناور و آباد توانست بر قدرت خویش بیفزاید. محمود پس از درگذشت پدر به حکومت غزنین دست یافت. این‌گونه بود که حکومت غزنویان بعد از تاسیس رشد کرده و به استقلال رسید و در مسیر اقتدار شد. (مجمع التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، صص ۳۷۷، ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۰۶) حکومت غزنوی در شرق جهان اسلام، دارای سازمان اداری و تشکیلات دولتی بود. حکومت غزنویان شش دیوان دولتی داشت که عبارت بودند از:

دیوان وزیر

وزیر در مرتبه‌ای پایین‌تر از حاکم یا سلطان و در رأس نظام حکومت غزنویان قرار داشت و پس از حاکم، بیشترین قدرت را نسبت به سایر ارکان حکومت داشت. دیوان وزیر تحت نظارت وزیر و در صدر دستگاه‌های اداری و در واقع در صدر دیوان‌های گوناگون جای می‌گرفت و دیوان‌های دیگر زیر نظر این دیوان به کار اشتغال داشتند. (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۳، ۴، ۱۵۸)

دیوان رسالت (دیوان انشاء)

مکاتبات اداری و سیاسی حکومت در این دیوان تحت امر دبیر بزرگ انجام می‌شد و دبیر آن زیر نظر سلطان، و وزیر انجام وظیفه می‌کرد. ثبت فرمان‌ها و احکام، ضبط وقایع و اموری که در سایر دیوان‌ها ثبت می‌شد به صورت گزارش در این دیوان نیز به ثبت می‌رسید. گاه اتفاق می‌افتاد که رئیس دیوان رسایل به دلیل کفایت به سمت وزیری ارتقاء می‌یافت. از میان رؤسا و دبیران مهم دیوان رسایل می‌توان از ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی نام برد. زیر نظر رئیس دیوان رسایل مشاغل دیگری مانند دفتردار، ضابط، دبیر و منشی به خدمت مشغول بودند (بیهقی، ۱۳۷۳: ۵۲، ۵۵، ۶۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۴۸۴ و ۶۰۹)

دیوان رسالت دارای اصطلاحاتی به کار می‌رفت که برخی از این اصطلاحات عبارت‌اند از:
توقیع

نامه‌ای که توسط سلطان امضا می‌شد (بیهقی، ۱۳۷۳: ۷)

عریضه

نامه‌ای که از شهروندان به دادخواهی به سلطان و یا امیران نوشته می‌شد. (همان)

عنایت نامه

نامه‌ای که بزرگان حکومتی برای رسیدگی و رفع مظالم به عمال می‌نوشتند عنایت نامه می‌خواندند

(بیهقی، پیشین، ص ۴۵۸).

منشور

نامه‌های سرگشاده‌ی دیوانی منشور نامیده می‌شدند (بیهقی، پیشین، ۵۱)

منشور توقیعی

منشور پس از امضای شاه منشور توقیعی نامیده می‌شد (همان)

دیوان عرض

عرض به معنی رژه و سان دیدن است. این دیوان تحت نظر عارض (صاحب دیوان عرض) اداره می‌شد. دیوان عرض وظیفه تنظیم قوانین و مقررات مربوط به ارتش، تأمین ارتش، تهیه‌ی آمار و پرداخت مواجب سربازان را به عهده داشت و وظیفه‌ی عارض، که همکاری نیز تحت عنوان نایب داشت، نظارت بر کلیه‌ی نمایندگان خود در ولایات بود. در مراسم تشریفاتی هم، عارض به طور مستقیم بر نظم مراسم رژه ارتش نظارت داشت. دفتر ثبت آمار ارتشیان به نام «جریده عرض» تحت نظارت عارض تنظیم می‌گردید و رونوشتی از آن نیز به دفتر وزیر و دفتر رسالت فرستاده می‌شد. بیهقی از چندین عارض معروف در حکومت غزنوی نام می‌برد: ابوسهل زوزنی، ابوالفتح رازی، احمد حسن میمندی و ابوالقاسم کثیر (بیهقی، پیشین، ۱۴۶، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۸۸ و ۴۹۸). در صدر کلیه‌ی تشکیلات لشکری، حاجب بزرگ قرار داشت. وی در واقع فرماندهی کل ارتش را به عهده داشت. نظر به این که به طور معمول سپاهیان از غلامان ترک تشکیل می‌شدند، منصبی نیز تحت عنوان سالار غلامان وجود داشت. در منابع از رئیس غلامان خاصه شاه که تعلیمات خاص نیز می‌دیدند و معمولاً از میان فرزندان فرماندهان سپاه و ندیمان خاص، انتخاب می‌شدند، یاد شده است. (گردیزی، ۱۳۴۷، ۱۹۹)

دیوان اشراف

ریاست این دیوان را مشرف مملکت به عهده داشت. کار رسمی دیوان اشراف آگاهی و اشراف بر زوایای مملکت و اطلاع از کار تمامی مأموران حکومتی بود. دیوان اشراف در دوره‌ی سلطان محمود

غزنوی به دلیل ترویج فعالیت های جاسوسی توسط پادشاه به استقلال کامل رسید، ولی چنان که از تواریخ بر می آید، در بیشتر دوره ها این دیوان به صورت شعبه ای در جنب دیوان برید فعالیت داشته است. دیوان اشراف را دیوان رازنویسی (شعبه رازنویسی) نیز می خواندند. بیهقی دیوان اشراف را دیوان نکت (جمع نکته) و سرپرست آن را استاد دیوان نکت نامیده است (بیهقی، ۱۳۵۰، ۶۰۶). زیر نظر مشرف نایب های متعددی عازم ولایات می شدند. جاسوسی در عصر غزنوی گسترش وسیعی داشت و حتی در دربار نیز بر یکدیگر جاسوس می گماردند. (همان) مشاغل دیگر دیوان اشراف عبارت بودند از: مشرف درگاه که نماینده دیوان اشراف در دربار بود، مشرف خزانه که نظارت بر امور خزانه، اعمال نگهبانان بخش و اداره ی کارکنان قسمت های مختلف را برعهده داشت، مشرف غلامان سرایی که وظیفه اش نظارت بر امور غلامان دربار بود. گاه برای این که این مأموران شناخته نشوند، شغلی مانند دبیری هم به آنان واگذار می شد. رازنویسی برای متونی بود که در دیوان اشراف نوشته می شد که گاه خطی مخصوص، بغرنج و پیچیده داشت، نامه ها و فرمان های محرمانه را که نباید کسی می خواند، به آن خط می نوشتند. بیهقی می نویسد: «... چون معما را بیرون آوردم، راز را کشف کردم، نسختی روشن نوشتم... نماز دیگر خواجه بونصر مشکان آن را بخواند و سخت شاد شد...» (بیهقی، پیشین، ص ۴۳۷).

دیوان وکالت

ریاست این دیوان با وکیل خاص یا مباشر اهل خانه ی سلطان بود که وظیفه ی اداره ی کاخ شاهی و سررشته داری املاک و دارایی های پادشاه را برعهده داشت. وکیل خاص گاهی در نگاه داشتن نامه ها نیز طرف مشاوره ی شاه قرار می گرفت. دیوان وکالت که به نام «دیوان املاک خاصه ی سلطان» در زمان سامانیان فعالیت داشت در عصر غزنوی از اهمیت بیشتری برخوردار شد و مناصب آن در ردیف امیر و وزیر بود. بنابر نظر بارتولد «به احتمال قوی در دوره سامانیان نیز وکیل در رأس این دیوان قرار داشت» (بارتولد، پیشین، ۴۹۲ و ۴۹۷). خواجه نظام الملک تشریفات دربار و دیگر امور دربار را نیز از وظایف وکیل خاص ذکر کرده است (نظام الملک، پیشین، ص ۹۵). بیهقی از املاک وسیع دولتی غزنویان (ضیاع غزنی خاص) که تحت نظر مقام مهمی اداره می شد، خبر می دهد (بیهقی، پیشین، ۱۵۶).

دیوان استیفاء

یا دیوان بیت المال، محل کار مستوفیان بود و همان نقش و وظیفه ی وزارت دارایی یا مالیه ی آن دوران را برعهده داشت. وظیفه ی مستوفی رسیدگی به مسائل مالی، تنظیم دفاتر دخل و خرج کشور، ثبت کلیه درآمدهای دولتی و محاسبات بود. این دیوان از مهم ترین دیوان ها و ریاستش با صاحب دیوان استیفا بود. وی شخصی را به نام مستوفی یا نایب مستوفی تعیین می کرد که بررسی امور ولایات و شهرها را برعهده داشت. مستوفی در واقع وزیر دارایی و خزانه دار محسوب می شد. دیوان استیفاء نیز اصطلاح های ویژه خود را داشت که اخراجات (جمع خراج)، ادرار (به معنی مستمری)، ارتفاع (میزان خراج غله)، استخراج (جمع آوری خراج و مالیات)، بندار (بنه دار) یا متصدی اخذ مالیات از بنه و بار (بیهقی، پیشین، صص ۶۲ و ۶۸ و...) تنخواه (برات پرداخت موجب)، حاصل (مالی که در خزانه یا نزد متصدی موجود باشد)، خازن (متصدی خزانه)، شمار (علم حساب یا علم سیاق که مورد استفاده ی مستوفیان بوده است)، مشاهره (موجب ماهانه) و... از آن جمله اند. (بیهقی، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۱۵ و ۳۴۹)

اداره ی دیوان های یاد شده در دست دبیران ایرانی بود که تجربه ها، فنون و مهارت های خویش را در این دیوان ها به کار می بستند. لیکن هرچند گاهی سلاطین غزنوی به آرای کارگزاران خود عنایتی می کردند ولی الزامی به کار بستن آن نداشتند، تا بدین سان قدرت سلاطین غزنوی تهدید و تحدید نگردد. منصب وزیر، شغلی رشک برانگیز نبود، زیرا هرگونه استقلال اندیشه و عمل وزیر موجب رنجش سلطان می گشت. بدین ترتیب بیشتر وزرای محمود و مسعود غزنوی - به استثنای احمد بن حسن میمندی معروف به شمس الکفاه که وزیری صاحب رأی و با استعدادی برجسته بود - گرفتار خشم و طعمه ی زندان و مرگ گشتند. فرهنگ سلاطین غزنوی فرهنگی عمیقاً ایرانی - اسلامی و به شدت تأثیرپذیر از تمدن ایرانی سرزمین های متصرفه آنان به ویژه خراسان بود. دربار غزنوی، نویسندگان و شعرای ارزشمندی نظیر فردوسی و بیهقی پرورش یافتند. دقیقی طوسی راهگشای فردوسی شاعر بزرگ اوایل عصر غزنوی در سرایش کار سترگ شاهنامه بود. دربار محمود و مسعود غزنوی که هر دو از تربیت اسلام سنتی برخوردار بودند، آراسته به بزرگان فضل و هنر زمانه شد. درواقع دربار غزنویان بر مبنای آداب و شیوه های سنتی ایرانی سازمان یافته بود. (عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر قابوس، بی تا، ۱۵۴)

سلاطین غزنوی در ساختن ابنیه سخت اهتمام می ورزیدند. در صدر تشکیلات اداری و سازمانی سلسله ی غزنوی، دربار یا درگاه بود و نظارت عالیه را نیز خود سلطان و امور مستقیم دربار را «حاجب بزرگ» به عهده داشتند. وجود مقررات سخت از جمله ویژگی های دربار غزنویان به شمار

می رفت. حاجب بزرگ عملاً وزیر دربار بود، امور مربوط به تشریفات دربار، امور داخلی حرم، تعیین مشاغل مربوط و بالاخره پرداخت دستمزدها و غیره را انجام می داد. مناصب امیر حاجب (رئیس پرده داران) که منابع عصر غزنوی به کرات از آن یاد کرده اند (جرفادقانی، ۱۳۴۵، ۳۲۸) و حاجب (پرده دار و نگهبان)، آجاجی (به معنی خادم مخصوص سلطان و حاکم)، امیرشکار، جامه دار، ندیم (ندیم بیرونی و ندیم اندرونی)، وکیل در یا وکیل دربار، از مناصب مهم دربار غزنویان به شمار می آیند (بیهقی، پیشین، ۲۴۸، ۲۰۸ و ۱۵۸)

حکومت غزنوی به دست غلامانی تأسیس یافت که تلاش عمده شان کسب مشروعیت از دربار عباسی برای قدرت حکومتی خود بود. آنان پیوسته دقت داشتند که با حمایت ظاهری از سنت های مذهبی، پایه های قدرت خود را تحکیم بخشند. تصمیمات دستگاه حکومتی قرن چهارم به علت حاکمیت نظام زمین داری چندان جدی نبود، چه زمین داران بزرگ و خانواده های معروف ماوراءالنهر، خراسان، ری و غزنین و متنفذین دربار در اغلب کارهای دیوانی دخالت می کردند و همیشه به نفع خودشان در دیوان ها افرادی را می گماردند تا تصمیم های دولت را در جهت منافعشان هدایت کنند.

از جانب دیگر اتحاد حکومت های غزنوی و عباسی موجب سرکوب تمامی افراد و نهضت های مردمی گردید، چنان که مسعود وزیر خردمند خود حسن میکال را به اتهام قرمطی شدن بردار کرد. غارت، ستم و بیداد ارکان حکومت غزنوی را تباه و به مصداق « الناس علی دین ملوکهم »، وزیران و کارگزاران و دیوان سالاران آن را به کژتابی و فساد کشاند و سرانجام حکومت در اندک زمانی در برابر یورش سلجوقیان از هم فروپاشید و لاجرم منقرض گردید.

نظام اداری و نظام لشکری غزنویان

محمود درخشان ترین سیمای سلسله غزنویان که از او به عنوان «سلطان غازی» و امیر «کثیر الغزوات» یاد کرده اند، بر این باور بود که همه ساله می بایست جهاد و غزو علیه «کفار» که فرض کردن گروهی از مردمان دیگر نواحی و اطلاق کفار بدانها در آن زمان کار چندان دشواری نبود» تکرار شود. این عملیات تهاجمی و نظامی با نظارت دقیقی که محمود در همسو نگه داشتن دستگاه دیوانی با دستگاه لشکری اعمال می کرد، توسط بهره جویی از حداکثر دقت و سرعت عمل ماشین

جنگی مهیب و مخرب غزنویان، حاصل می‌شد که آن را به صورت کاملترین و پر قدرت‌ترین حکومت اسلامی که تا آن زمان در ایران به وجود آمده بود، در می‌آورد.

ارتشی از اقوام مختلف

اتکاء این ماشین جنگی غزنویان که از یک «ارتش چند ملیتی» متشکل از ترک، تاجیک، گیل، دیلم، غز، هندو و عناصر دیگر بود، بر قدرت فرماندهی فوق العاده، نظم پیچیده دیوانی و ارتباطش با نظم لشکری استوار بود. بعد از مرگ محمود که توانست به مدت سی و یک سال این مجموعه را به طور موفقیت آمیزی هدایت کند، پسرش مسعود، پس از یک کشمکش خانگی وارث آن شد. شاید تزلزل شخصیت و اختلاف بد فرجامی که با روی کار آمدن او، دیوان و درگاه را به دو اردوی متخاصم و نامتجانس تقسیم کرد، دلیلی بود که قدرت متعرضی و تهاجمی ماشین جنگی را از آن گرفت و از کار انداخت که همین امر آغاز انحطاط و تزلزل غزنویان را موجب شد.

تقابل دستگاه اداری و دستگاه نظامی

اما، اسباب عقب نشینی این دولت را از فضای سیاسی ایران و همچنین دگرگونی احوال اجتماعی حاکم بر قلمرو غزنویان را می‌توان از بررسی تحول رو به انحطاط دستگاه اداری و نظامی آن دریافت. در واقع در این ایام و از مدتها پیش بود که ایران در سده‌های نخستین اسلامی، به تدریج توانست هویت متزلزل شده و تا حدی از یاد رفته خود را باز یابد. جامعه ایرانی که عناصر تشکیل دهنده‌اش، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، و آداب و رسومش، مرده ریک آداب و رسوم ایران باستان بود، به داستانها و سرگذشت پهلوانان و فرمانروایان ایران باستان دلبستگی خاصی داشت به طوری که مراسم، جشنها و حتی خرافات باز مانده آن ایام را تا حدی که با آیین جدید سازگاری داشته باشد، همچون میراث نیاکان، عزیز و بی بدیل می‌انگاشت. از جمله شاهنامه فردوسی که این هویت را از ظلمت ابهام بیرون آورد و به عرصه شعور و شهود حسی کشاند، در طی همین ایام به وجود آمد. جستجوی این هویت در عهد سامانیان، تاریخ بلعمی را در بخارا، و شاهنامه ابو منصور را در طوس به وجود آورد به طوری که مسعودی مروزی را به نظم کردن «مزدوجه» خویش رهنمون شد. در این اثنا بود که دقیقی اقدام به نظم گشتاسب نامه و داستان ظهور زرتشت را وسیله‌ای برای بیدار کردن شعور به این هویت در بین فارسی زبانان عصر یافت. سرانجام مرحله نهایی این جست و جو، با اتمام حماسه عظیم فردوسی انجام پذیرفت. به طوری که حس مشترک در قالب یک هویت قوی تقریباً تمامی طبقات جامعه را از دهقانان «بازماندگان نجبای فتودال عهد ساسانیان» تا عیاران شهر - که مصداقشان در شاهنامه در تعدادی از پهلوانان، عیاران و دلیران تصویر شده بود - به

نوعی مرموز به هم پیوند می‌داد. ولی از سوی دیگر، روح سازش‌ناپذیری و عدم تسامح و خشونت افراطی در برخورد با صاحبان دیگر عقاید و مسلکها نیز اجازه همدلی، همدردی و هم‌سرنوشتی را با این حکومت جباران و نظامیان نمی‌داد و آن را به طوری که فاقد هر گونه پایگاه مردمی و پشتیبانی باشد می‌ساخت. نتیجه آن که به محض پیدا شدن خلل و فرج در ماشین نظامی و از کار افتادن آن، مردم ترکان سلجوقی را، علی‌رغم سنی بودن، بر ترکان غز ترجیح دادند و به این ترتیب طومار آنان را از ایران برچیدند.

اوضاع فرهنگی غزنویان

غزنویان از پیدایش تا پایان حکومت‌شان، در تاریخ فراز و نشیب فراوانی دیده‌اند. ولی با تمام فراز و نشیب‌های سیاسی که این حکومت پشت سر گذاشت، فرهنگ و هنر طعم محرومیت را نچشید چرا که در این دوره، بزرگان و مشوقان چون قابوس و شمگیر وزیر، عالمان و دانشمندان و اهل هنر را تشویق می‌کردند که در دوره محمود غزنوی این حرکت به اوج خود رسید و شهر غزنی مرکز تازه بزرگ علم و ادب شد و شاعران و عالمان از هر جانب برای فرا گرفتن علم و دانش به غزنه باستان رو می‌آوردند. غزنه خود دارالفنون علم و ادب گشت و مرکز فرهنگ اسلامی و مأمّن عالمان و فضلان و شاعران نامدار گردید و قرینه بغداد شد تا حدی که بغداد رونق خود را در قبال غزنه از دست داد؛ مسجدها، پل‌ها، قصرها، و باغ‌ها پدید آمد و برای اولین بار است که دیوان و دفتر به توجه حسین میمندی وزیر به زبان دری درآمد. (ژوبل، محمد حیدر، ۸۰) سلطان محمود غزنوی به زبان و ادبیات دری خدمت زیادی نموده و به شاعران و نویسندگان و ادیبان احترام زیادی قایل بود و این رفتار خوب او بود که در دربار او بیش از چهارصد شاعر و عالم و نویسنده بود چنانچه محمد محسن طیبی می‌نویسد: «در زمان این سلطان دانشمندان غزنی از بلاد آباد و به منزله دارالعلوم مشرق زمین بود شاعران و دانشمندان از هر گوشه و کنار دنیا بنابه دعوت سلطان و یا اینکه به میل خویش به دربار این شهنشاه علم دوست و شاعر نواز رو می‌نهادند و درگاه وی پناهگاه فضلا و شعرا بود گویند چهارصد شاعر در دربار این سلطان هنر پرور می‌زیست.» (طیبی محمد محسن، ۶۱) از شاعران معروف دوره غزنویان می‌توان به عنصری، فرخی، عسجدی، منوچهری، فردوسی، غضائری رازی، کسائی، ابوحنیفه، اسکافی، بوزجمهر قاینی، شابورجا، سید حسن غزنوی، مسعود سعد

سلمان، مسعودی غزنوی، راشدی، بوالفرح رونی، اسدی طوسی، سنائی، عثمانی، مختاری، بهرامی، زینتی، علوی، منثوری اشاره کرد.

سلجوقیان

سلجوقیان که به سلاجقه یا آل سلجوق نیز شهرت دارند، نام خاندانی از ترکان ایرانی بودند که در قرن پنجم و ششم بر شرق جهان اسلام فرمانروایی داشتند. دیوان سالاری در حکومت سلجوقی اهمیت زیادی داشت. وزرا از نخبگان عصر سامانی بودند که بعد از سقوط غزنویان در ایران به سلجوقیان پیوستند تا ارزش‌های فرهنگی خود را حفظ کنند. به همین دلیل مقام وزیر و وظایف بسیاری را بر عهده داشت همچون وظایف مالی، وظایف نظامی، وظایف قضایی و مذهبی و وظیفه تصدی و تشریفات. اما مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه وزرا حفظ روابط حسنه بین خلیفه و سلطان بود. بزرگان و فرماندهان سلجوقی از فرماندهان نظامی و حکام ولایات تشکیل می‌شدند. منصب قضایی یکی از مناصبی بود که با قدرت‌گیری سلجوقیان دچار تحول شدید شد. رئیس قاضیان قضایی القضا نام داشت که در پایتخت توسط سلاطین سلجوقی انتخاب می‌شد. سلجوقی‌ها مردمانی از ترکمانان «غز» و «خزر» بودند که در ایام شوکت امرای سامانی در دست «بحیره» خوارزم (آرال) و سواحل دریای «آبسون» (بحر خزر) و دوره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند. اولین شخصی از این طایفه که به تخت جلوس کرد و خود را سلطان نامید، رکن الدوله ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق بود که در شوال ۴۲۹ در نیشابور به تخت سلطنت جلوس کرد و دستور داد خطبه را به نام وی بخوانند (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۴: ۳۰۹) در دوره حکومت سلجوقیان، خلافت اسلامی به عنوان یک نهاد مذهبی مطرح می‌شد، و حاکمان سلجوقی در راستای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، و به دس تأوردن مقبولیت مردمی، خلیفه را جانشین رسول خدا و اولی الامر و واجب‌الاطاعه می‌دانستند، و در تلاش بودند تا یبید خلیفه را داشته باشند. در دوره‌های بعد حاکمان سلجوقی دامنه سرزمین اسلام را از مرز چین تا مدیترانه و از شمال بحیره خوارزم تا ماورای یمن گسترش داده بودند، و خود را برتر یا هم سنگ خلفا می‌پنداشتند و مدعی «ضل الهی» بودند، و تعظیم و تکریم خلفا را، دستمایه‌ی تحکیم قدرت و سیطره حاکمیت خویش کرده بودند. (همان) در حکومت سلجوقیان نهاد دین و سیاست از هم جدا شده بود. خلیفه مسئولیت دینی جامعه را بر عهده داشت و سلطان عهده دار سیاست بود (کلوزنر ۱۳۸۹، ۴۲) به مرور زمان وزیر خلیفه همانند وزیر سلطان مأمور متنفذ و مهمی گردید. او حتی مثل سلطان بعضی از اختیارات قانونی و شرعی را به دست آورد. مثلاً «ابوشجاع رود راوری» نوعی محکمه مظالم را بین نماز ظهر و

عصر برپا می‌کرد. مسئولیت نظم و امنیت محلی گرچه نظراً در اختیار شحنة بود؛ ولی خلیفه و مأمورین متنفدش نیز در این مسئولیت شرکت داشتند. (کلوزنر، پیشین، ۴۱)

سازمان های حکومتی عهد سلجوقی

حکومت سلجوقی را می‌توان یک حکومت نظامی آماده برای جنگ و کشورگشایی دانست. دیوان سالاری در حکومت سلجوقیان، در تمام حکومت‌های متعاقب آن‌ها در این منطقه قرار گرفت. از مناصب مهم درباری در حکومت سلجوقیان، منصب «وکیل در» یا «امیرحاجب» بود. «وکیل در» واسطه بین وزیر و سلطان بود. کلوزنر می‌نویسد: در این میان تعداد دیگری از مناصب دیوانی نیز وجود داشت که پیوندی با دیوان اعلای عهد سلجوقیان نداشت. شاید یکی از مهم‌ترین این مناصب در اوایل این دوره، منصب «وکیل در» بوده باشد که رابط سلطان و وزیر محسوب می‌شد. (کلوزنر، پیشین، ۲۹)

مشاغل درباری دیگری نیز در عهد سلجوقی وجود داشته که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است مانند: آخرسالار و خوان سالار (لمبتون، ۱۳۶۳، ۳۲-۳۳) آخرسالار مسئولیت نظارت بر اصطبل‌های سلطان و خوان سالار متصدی آشپزخانه‌های دربار بود و مقام برجسته‌ای محسوب می‌شد.

تشکیلات کشوری و مناصب اداری

عمده‌ترین مناصب و تشکیلات کشوری عهد سلجوقیان را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

وزارت

وزارت از مناصب مهم حکومت سلجوقیان بوده است. وزرای سلجوقی نقش مهمی در تحکیم مبانی حکومتی و توسعه قدرت حکومت سلجوقی ایفا کرده‌اند. می‌توان گفت بنیان‌گذاران حکومت قدرت‌مند سلجوقی مدیون وزیران کارآمد بوده است. (اقبال آشتیانی، پیشین، ۳۲۰)

دیوان اعلا و شعب آن در عهد سلجوقیان

در دوران اقتدار وزرا، وزیر عامل برقراری رابطه بین دربار سلطان و دربار خلیفه بود و در عین حال که ریاست دیوان اعلا را برعهده داشت. هنگام انتخاب خلیفه‌ی جدید، وزیر به نیابت از سلطان در دارالخلافة حاضر شده و سوگند وفاداری نسبت به خلیفه یاد می‌کرد. در عین حال که وزیر وظایف درباری فوق‌را انجام می‌داد در اصل در رأس نظام دیوانی نیز قرار داشت که در این سمت، وظیفه

اصلی او به عنوان رئیس دیوان، ریاست بر امور مالی، و نظارت عالی بر دیوان اعلا بود که دارای چهار دیوان عمده به شرح ذیل بود:

دیوان انشاء و طغرا که اغلب دیوان رسائل و یا دیوان انشا نامیده می شد.
دیوان الزمام و الاستیفا (که معمولاً دیوان استیفای ممالک نامیده می شد).
دیوان اشراف ممالک.

دیوان عرض.

روسای این «دیوان‌ها» تشکیل یک سلسله مراتب دیوانی می دادند که وزیر مهم ترین مأمور تشکیلات کشوری دولت به شمار می رفت. دیوان برید و دیوان اشراف تا زمان ملک شاه وجود نداشت. در این زمان یک دیوان به نام دیوان «اقطاع» یکی هم به نام دیوان «مصادره» ذکر شده است. در زمان امپراطوری سنجر در خراسان اشارتی هم به «دیوان خاص» (که سر و کارش با اراضی خالصه بود) و «دیوان اوقاف» شده است. (کلوزنر، پیشین، ۲۶-۲۷)

دیوان انشاء

دیوان انشاء در درجه اول با مسأله نظارت برآیند و روند و مکاتب، و تمام فرامین انتصاب مقامات مختلف دولتی، از قبیل اقطاع دیوانی که توسط این دیوان تهیه و صادر می شد، سر و کار داشت. رئیس آن طغرای نامیده می شد. طبق گفته بنداری شرط عمده این مقام دارا بودن خط بسیار عالی بوده است. اما از آن جا که این مقام سنگ بنای وزارت محسوب می شد، و صاحب آن در غیاب وزیر نایب او به شمار می رفت، لازم بود که طغرای کاری بالاتر از کار یک نفر خوشنویس انجام دهد. (لمبتون، پیشین، ۶۵) کلوزنر بر این باور است که «دیوان طغرا» که بالاخره به دیوان انشاء منضم گردید؛ یکی از نهادهای ساخته و پرداخته ی عهد سلجوقیان بود. و چنین می نماید که «طغرا» تیر و کمانی بوده که به وسیله ترکان به عنوان مهر و سمبل سلطنت اتخاذ شده بود. این مهر به وسیله مأموری که «طغرای» نامیده می شد- و این شخص باید خط خوش و ظریفی می داشت - در بالای نامه های رسمی زده می شد. طغرای در ایام متقدم یک نفر امیر جوان ترک نژاد از طبقات بالا بود، ولیکن دیوان طغرا از زمان وزرات نظام الملک به دست اعضای عادی سلسله مراتب دیوانی افتاد. چیری نگذشت که این دیوان؛ دوات خانه امپراطوری گردید و منشی یا گزارشگر محاورات و مکاتبات رسمی، تابع طغرای شد که پس از وزیر و مستوفی، مهم ترین مقام امپراطوری به شمار می رفت. مثلاً این طغرای بود که در غیاب وزیر اصلی سلطان، از او دعوت می شد تا در هنگامی که شاه عازم شکار بود، جای وزیر را بگیرد. گو این که «دیوان طغرا» و «دیوان

انشاء» که گاه از هم دیگر مجزا بودند، ولی اغلب اوقات با هم تلفیق می شدند و یا این که هر دو تحت نام یکی قرار می گرفتند. دوات خانه نیز گاهی اوقات به «دیوان رسائل» اطلاق می شد. (کلوزنر، پیشین، ۲۸-۲۹)

دیوان استیفای ممالک

دیوان استیفای ممالک با محاسبه عایدات، ارزیابی مالیات، جمع آوری آن و هزینه ها سروکار داشت، رئیس آن مستوفی الممالک نامیده می شد. این دیوان احتمالاً به دوایر فرعی دیگری که آن ها هم دیوان نامیده می شد تقسیم می شده است. (لمبتون، پیشین، ۶۶) در این میان دو نوع خزانه وجود داشت (یا خزانه مرکزی مرکب از دو قسمت بود) یکی از آن عایدات و دیگری از آن پرداخت هزینه ها. خواجه نظام الملک می نویسد: پادشاهان را همیشه دو خزانه بوده است، یکی خزانه اصل و یکی خزانه خرج. و مالی که حاصل شدی بیش تر به خزانه اصل بردندی و کم تر به خزانه خرج. و تا ضرورتی نبود از آن خزانه اصل خرجی نفروموندی و اگر چیزی برداشتندی، بدل به جای او بازنهادندی. و چون اندیشه داشته نیاید، هرچه درآید در اخراجات صرف افتد و اگر ناگاه به مالی حاجت آید، دل مشغولی تولید کند و در آن مهم، تقصیر و تأخیر درآید. (خواجه نظام الملک، پیشین، ۳۲۲) می توان گفت که سلطان نیز دارای خزانه شخصی بوده و مأموری که متصدی آن بوده، گرچه عضوی از اعضای کادر نظامی محسوب نمی شده، ولی در قبال تشکیلات کشوری نیز مسئول نبوده، و فقط در قبال خود سلطان مسوولیت داشته است. (کلوزنر، پیشین، ۲۷-۲۸)

دیوان اشراف ممالک

یکی دیگر از دیوان های مهم وابسته به دیوان اعلاء، دیوان اشراف ممالک بود که کار اصلی آن ممیزی معاملات مالی بود و رئیس آن مشرف الممالک نامیده می شد. دیوان اشراف و مشرفان ایالتی به دیوان اوقاف هم نظارت داشته اند هرچند که این دیوان به طور معمول در تصدی قاضی بوده است. این نظارت از آن جا ناشی می شد که دیوان اوقاف در جمع آوری و هزینه ی وجود دست داشته است. (لمبتون، پیشین، ۶۶-۶۷) در راس دیوان اشراف، «مشرف» بود که در راس دیوان اشراف قرار داشت. «مشرفم برخلاف آن چه در زمان غزنویان معمول بود، عامل مخفی دستگاه جاسوسی نبود، بلکه مأموری بود که با تشکیلات مالی پیوند داشت. طبق نوشته نظام الملک این «مشرف» بود که «باید از هر چه در دربار می گذرد با خبر گردد و در صورت لزوم

گزارش کند». از این گذشته به او دستور داده می شد تا نوابی را به تمام قسمت های امپراطوری گسیل دارد تا در امر جمع آوری و پرداخت مالیات ها و عایدات نظارت کنند. چنین می نماید که او در قبال مأمورینی که برای سرکشی وضع کشاورزی و وضع عمومی نواحی مختلف مالیاتی گسیل می شدند مسئول بوده است. حقوق مشرف برای جلوگیری از ارتشاء و فساد؛ از خزانه مرکزی پرداخت می شد. (کلوزنر، پیشین، ۲۹)

دیوان عرض

چهارمین دایره دیوان اعلاء، دیوان عرض بود که عارض الجیش (یا صاحب دیوان عرض) در رأس آن قرار داشت. دفترها و اسناد نظامی و اقطاع «نظامی» در این دیوان نگه داری می شد و هر چیزی که در رابطه با ارتش ثابت و امرا بود، تحت نظر آن بود. این دیوان هم چنین با گمارش و گردآوری و سان دیدن قشون قبل از لشکرکشی ها سر و کار داشت. تا پایان سلطنت ملک شاه عارض الجیش عضوی از اعضای دیوان سالاری محسوب می شد، اما بعدها این مقام از آن امرای ترک نژاد شد. (لمبتون، پیشین، ۶۷-۶۸) هرچند که وزیر، رئیس دیوان سالاری بود و وظایف او اصلاً اداری بود، ولی با وجود این در ایام لشکرکشی های نظامی، سلطان را همراهی می کرد. چنان که نظام الملک در اکثر لشکرکشی های الب ارسلان همراه او بود، و الب ارسلان در سال ۴۶۴ او را در رأس نیروی عظیمی به فارس گسیل داشت. حتی گاهی وزیر برای خود دارای قشون خصوصی بود و قشون نظام الملک از دبدبه و کبکبه ی قابل توجهی برخوردار بود. ممالیک او به نام ممالیک نظامیه معروف بود. (لمبتون، پیشین، ۷۲) هنگامی که امپراطوری، هرچه بیش تر به نظامی گری گرایید، و نظامیان امتیازات دیوانیان را غصب کردند، دیوان عرض، آشکارا بیش ترین سلطه و اهمیت خود را از کف داد. (کلوزنر، پیشین، ۲۹) وزیر هم چنین به وسیله زبردست خود «عارض الجیش» - که متصدی مخصوص این کار بود - بر پرداخت حقوق قشون ثابت نظارت داشت. همین وظیفه، نظارت وزیر و حکومت مرکزی بر طبقات نظامی را تأمین می کرد. ولی به محض این که حقوق قشون با واگذاری اراضی انجام شد، و به محض این که اراضی خالصه، از نظارت مستقیم تشکیلات مرکزی جدا گشت، سلطه آن ها بر دستگاه نظامی رو به زوال رفت. (کلوزنر ۱۳۶۳:۵۴)

طی مدارج و جابجایی کارکنان دیوان ها

یک نفر دبیر به طور نظری می توانست پلکان ترقی را به پیماید تا این که به مقام وزارت صعود کند، که البته رشد در این سلسله مراتب اداری مستلزم تجربه و تعلیم لازمه بود. ولی اکثر وزرای دوره سلجوقی، عملاً قبل از این که به این مقام شامخ برسند، تمام رده های پایین تر از وزارت را

طی کرده و مراتب پایین تر را دیده و در مراتب مختلف خدمت کرده بودند، و گمان می رود که اکثر آن ها قبل از این که وزیر بشوند؛ مستوفی بوده اند. (کلوزنر ۱۳۶۳: ۳۰) لمبتون نیز می نویسد: معمولاً چنان بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت می رسید. بعضی از آن ها قبل از رسیدن به مقام وزارت، مقام مستوفی، عارض الجیش و یا طغرایبی داشتند. برخی هم پس از طی مراتب دیوانی در ایالات و یا دیوان یکی از امیران و یا شاه زادگان سلجوقی، وارد دیوان اعلاء می شدند. (لمبتون ۱۳۶۳: ۷۲) جلوس یک سلطان جدید و روی کار آمدن یک وزیر جدید، دلیل این نبود که تغییر و تحولات کامل در کادر کارکنان پیش بیاید، بلکه بالعکس هر وقت سلطانی یا وزیری عوض می شد؛ جابجا شدن مقامات پیش می آمد. گاهی هم اتفاق می افتاد که وزیر یا دیگر مأمورین در مقام خود ابقا می شدند. و یا در مقام متنفذ دیگری و یا مقام تابع و پایین باقی می ماندند. (کلوزنر، پیشین، ۳۰) زمانی که خطیرالملک میبیدی از وزارت محمد بن ملک شاه برکنار شد، هم ابواسماعیل طغرایبی منشی او و هم کمال الملک سمیرمی، مشرف وی، در مقامشان باقی ماندند، چون این دو تن در شغل خود با کفایت و شایسته تشخیص داده شده بودند و خطیر الملک میبیدی بعد از این که از وزارت سلطان محمد برکنار شد به پست پایین تری گمارده شد و مقام «طغرایبی» را قبول کرد. (کلوزنر، پیشین، ۳۰)

تشکیلات ایالتی

در این زمان اصل حکومت پراکنده (عدم تمرکز) در سطح ایالتی نیز دیده می شد. نقش عمده دیوان مرکزی در ایالات، حفظ تعادل قدرت بین مراجعه نظامی و کشوری بود. نماینده دیوان کشوری در ایالات، شخصی به نام «عمید» یا «عامل» بود که مأمور جمع آوری مالیات یا خراج و یا هر دو، از حکام مستقل بود. این حکام کشوری نیز نظیر روسای دیوان های مرکزی اغلب اوقات از میان طبقه بالای غلامان کشوری نیز نظیر روسای دیوان های مرکزی اغلب اوقات از میان طبقه بالای غلامان کشوری گمارده می شدند. دو شادوش حاکم کشوری یک نفر حاکم نظامی یا فرمانده پادگان که «شحنه» نامیده می شد قرار داشت که مستول امور نظامی منطقه بود و در درجه اول امنیت عمومی آن جا را به نام سلطان حفظ می کرد. (کلوزنر، پیشین، ۳۱)

نظام اتابکی

تأسیس نهاد اتابکی راه را برای نظامی گری امپراطوری هموار ساخت. در عمل تصمیم بر این شده بود که حوزه های حکومتی به اعضای جوان تر خاندان سلجوقی اختصاص یابد، مع الوصف همراه هر یک از این شاه زادگان جوان، یک امیر ترک جهت سرپرستی و نگه دار از آن ها به نام اتابک به حوزه حکومتی روانه می شد. اتابک مزبور به نام شاه زاده حکومت می کرد و اغلب، مخصوصاً وقتی که سلطه حکومت مرکزی سست می شد، به صورت حاکم واقعی ایالت در می آمد. (کلوزنر، پیشین، ۳۲)

نظام دیوانی ایالات

نظام دیوانی در ایالت هم کم و بیش رواج پیدا کرده بود زیرا گاهی در ایالت هم یک دیوان ایالت و یک دیوان استیفاء و نیز دیوان های دیگر وجود داشت که با جنبه های مختلف تشکیلات مالی سرو کار داشتند. (کلوزنر، پیشین، ۳۲)

دیوان برید

بار تولد می گوید: دیوان برید و جاسوسی که یکی از ویژگی های اصلی سلطه ی حکومت در این ناحیه بود، توسط سلاطین متقدم (سلجوقی) منسوخ شد، چرا که یک چنین سیستمی با احساس اخلاقی این قوم بی فرهنگ سازگاری نداشت. با این همه بعضی ضوابط بر اعمال دل بخواهی شاه زادگان و حکام مختلف ایالات، اعمال می شد (کلوزنر، پیشین، ۱۹)

لمبنون می نویسد: جلوگیری از فساد مأمورین فرودست دیوان سالاری از مسائل بسیار دشوار، برای وزیر محسوب می شد، و از مشکلاتی بود که برای او دشمن می تراشید. در این میان هیچ نوع نظام رسایی برای نظارت و بازرسی وجود نداشت. برید که در ایام گذشته برای مبادله پیام ها بین عمال حکومتی در ایالات و در پایتخت خدمت می کرد، و مأمورین آن، بر وقایعی که در قسمت های مختلف امپراطوری می گذشت، نظارت داشتند، و آن ها را گزارش می کردند، از بین رفته بود. ولی بنا به اشاره نظام الملک در جایی که هیچ نوع کنترل و نظارت قوی در نظام دیوانی نبود، سلطان نمی توانست در مقابل سرکشی ها، بی عدالتی ها و زیاده ستانی های مأمورین خود در امان باشد. از این رو نظام الملک یک نظام قوی جاسوسی ترتیب داده بود که با یک نیروی قوی مسلح پشتیبانی می شد. و بر مخالفین امپراطوری نظارت می کرد. بنا به عقیده وی، سلطان بایستی در سرتاسر امپراطوری، و در میان تمام طبقات مردم از جمله قضات، دارای منهبیان و جاسوسانی باشد. او احتمالاً در مملکت دارای عمالی بود، ولی علی رغم این تدبیر، هرگز برید دگر باره راه نیفتاد. (لمبتون، پیشین، ۷۵-۷۶)

خواجه نظام الملک هدف از نظام برید را در کتاب سیاست نامه چنین تبیین می کند: واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بر رسیدن و اندک و بسیار آن چه رود بدانستن. اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستم کاری حمل کنند و گویند: فساد و دراز دستی که در مملکت می رود یا پادشاه می داند یا نمی داند، اگر می داند و تدارکی و منعی نمی کند آن است که هم چون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است و اگر نمی داند بس غافل است و کم دان. و این هر دو معنی نه نیک است. لابد به صاحب برید حاجت آید. و به همه روزگار پادشاهان در جاهلیت و اسلام به همه شهرها برید داشته اند تا آن چه می رفته است از خیر و شر از آن بی خبر نبوده اند، چنان که اگر کسی مرگی یا توبره ای کاه به ناحق سته است از کسی به مسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کسی را ادب فرموده است تا دیگران بدانند که پادشاه بیدار است. و به همه جای کار آگهان گذاشته است و همه ستم کاران دست ها کوتاه کرده اند و مردمان در امن و سایه عدل به کسب و عمارت مشغول گشته اند. ولیکن این کاری نازک است و با غایله. باید این کار بر دست و زبان و قلم کسانی باشد که برایشان هیچ گمان بد نبود و به غرض خویش مشغول نباشند که صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است و ایشان از قبل پادشاه باشند و نه از قبل کسی دیگر. و مزد و مشاخره ایشان باید که از خزانه مهیا می رسد تا به فراغ دلی احوال می نمایند و نباید که جز پادشاه کسی دیگر بداند که ایشان چه می نمایند. (نظام الملک، ۱۴۳۷، ۸۵-۸۶) خواجه در باب فرستادن جاسوسان جهت خبرگیری و خبردهی می نویسد: باید که همیشه به اطراف جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و پیروی فروشان و درویشان و از هر چه می شنوند خبر می آرند تا هیچ گونه از احوال، خبری پوشیده نماند. و اگر چیزی حادث گردد و تازه شود به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده است که والیان و مقطعان و گماشتگان و امراء، سر مخالف و عصیان داشته اند و بر پادشاه سگالیده، که جاسوسان در رسیده اند و پادشاه را خبر کرده. پادشاه در وقت برنشسته است و تاختن برده و ناگاه بر سر ایشان شده و فرو گرفته و این عزم ایشان را باطل کرده (نظام الملک، پیشین، ۱۰۱)

در باب مشرف و وظایف وی گوید: کسی که بر وی اعتمادی تمام است او را «اشراف» فرمایند تا آن چه به درگاه رود، او می داند، و به وقتی که خواهند و حاجت افتد می نماید. و این کس باید که از دست خویش به هر ناحیتی و شهری نایبی فرستد سدید و کوتاه دست، تا اعمال و اعمال را تیمار

می دارد و آن چه رود از اندک و بسیار به علم ایشان باشد. و آن چه ایشان را به کار باید از بیت المال بدهند تا ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن حاجت نیفتد. (نظام الملک، پیشین، ۸۴)

تشکیلات قضایی در عهد سلجوقیان

از عمده ترین حقوق سلطان در عهد سلجوقیان، حق قضاوت بود. سلاطین سلجوقی، از جهتی بر اساس سنن قبیله ای و نظام پدرسالاری به جای مانده از اعصار گذشته، حق داوری را از آن خود می دانستند، و از سوئی چون حاکمیت خود را شرعی دانسته و خود را منصوب از طرف خلیفه و خلیفه را جانشین پیامبر و اولی الامر می دانستند، حق قضاوت را از خود دانسته و این حق را به دو صورت اعمال می کردند.

از طریق تشکیل محکمه مظالم.

از طریق انتصاب قضات برای رسیدگی به دعاوی حقوقی مردم.

محکمه مظالم

محکمه مظالم همواره وسیله ای بود که رعایا شکایات خود را به سمع سلطان برسانند و تفاوت آن با دیگر محاکم شرعی آن بود که رئیس دیوان مظالم خود دارای قدرت اجرایی بود.

در زمان سلجوقیان، نیز مانند سایر ادوار این محکمه تشکیل می شد و گویا طغرل بیک شخصاً در این محکمه به قضاوت می نشست ولی اکثر سلاطین سلجوقی حتی الامکان وظیفه خود را در باب تشکیل محکمه مظالم به وزیر یا قاضی و در ایالات به امرای بزرگ و ملک های سلجوقی واگذار می کردند. اغلب کسانی که به محکمه مظالم مراجعه می کردند شکایات خود را در باب مسائل مالیاتی، نحوه وصول مالیات و تعدی محصلین مالیاتی و یا نحوه عمل مأمورین دولتی مطرح می کردند، و احکام توسط شحنة و مأمورین وی یا نظامیان به مرحله اجرا درمی آمد. این محکمه در مسجد، جایگاه قاضی و یا محل های معین دیگر برپا می شد. محکمه در درجه اول به مرافعه ها، اجرای وصیت نامه ها و مسائل ارثی، ضبط اموال، انتقال املاک، اداره امور ایتام و بیوه ها و آن هایی که قانوناً استطاعتی نداشتند و انتخاب اماناء برای این منظور رسیدگی می کرد. قاضی معمولاً شریعت را طبق اعتقادات فرقه ای که اکثر ساکنین ناحیه تحت قضاوت وی از آن پیروی می کردند عرضه می کرد. (لمبتون، پیشین، ۷۸)

انتصاب قضات

دومین وجه تفویض اختیار در مورد اعمال حق قضاوت، نصب قضات به حکم سلطان بود. هرچند که اختیارات محکمه مظالم در زمان سلجوقیان، اختیارات محکمه قضات را تحت الشعاع خود قرار می

داد، در عین حال قاضی در دوران امپراطوری سلجوقی، نقش بسیار مهمی ایفا می کرد، چرا که در واقع رابطی بین نهاد مذهبی و سیاسی و در واقع سلطان و مردم بود.

نظام الملک گوید: و ببايد دانست که قضا پادشاه را می باید کردن، به تن خویش، و سخن خصمان شنیدن به گوش خویش، چون پادشاه ترک باشد یا تاریک، یا کسی که او تازی نداند و احکام شریعت نخوانده باشد، مر او را به نایبی حاجب آید، تا شغل میراند به نیابت او. این قاضیان همه نایب پادشاه اند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد، از بهر آن که ایشان نایب خلیفه اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته‌ی پادشاه اند و شغل او می کنند. (نظام الملک، پیشین، ۵۹-۶۰)

ولی همین انتصاب از جانب پادشاه و نیاز قاضی در اجرای حکم به مأمورین درگاه در مرکز، و به مأمورین مقطع در بلاد، به عنوان ضابط و مأمور اجراء، اختیارات قاضی و آزادی قضات را تا حدودی سلب می کرد. چرا که قاضی در معرض عزل از جانب پادشاه و دست نشاندهگان او در ایالات بود، و از آن جا که قاضی نیز چون سایر مأمورین نهاد مذهبی، همانند محتسب و خطیب بر اساس سیاست حاکم در این عهد، در لیست مراتب دیوانی قرار داده شده بودند، و حقوق و مستمری خود را مثل سایر مأمورین از دولت دریافت می کردند. وابستگی اقتصادی آنان به حکومت، موجب انقیاد آنان شده بود و اغلب مطیع سیاست حاکم بودند. لمبتون در این مورد می نویسد: آزادی عمل قضات عملاً محدود بود. اولاً بدین دلیل که او مجبور بود برای اجرای احکامش به مأمورین درگاه (و یا در ایالات به مأمورین مقطع) تکیه کند و ثانیاً او مشمول عزل سلطان و یا آن هایی بود که سلطان قدرت را در ایالات بدان ها واگذار کرده بود. قاضی و سایر مأمورین نهاد مذهبی نظیر خطیب و محتسب که جزو سلسله مراتب دیوانی بودند، مستمری را مثل سایر مأمورین دیوان سالاری دریافت می کردند (لمبتون، پیشین، ۷۹)

در عین حال بنا به گفته لمبتون: اسناد این دوره مشعر بر این است که مقام قاضی با رفاه و علائق مردم مربوط بوده است. او در واقع سخن گوی آن ها به شمار می رفت و حفظ و دفاع شهر در زمان نابسامانی و بی نظمی بر عهده او بود. قاضی معمولاً از اهالی محل بود و نوعی گرایش شدید موروثی در منصب او دیده می شد. قاضی بزرگ یک شهر و یا یک منطقه که «قاضی القضاة» نامیده می شد توسط سلطان منصوب می گشت مگر این که وی در ناحیه ای می زیست که خارج از نظارت و

سلطه مستقیم سلطان بود. در این صورت او از سوی حاکم ایالتی و یا مقطع انتخاب می شد. (همان)

وظیفه عمده قاضی در روزگار سلجوقیان نظارت بر نهاد مذهبی از طرف سلطان خصوصاً جلوگیری از عقاید غیر سنی بوده است. معمولاً نظارت بر مساجد و مأمورین نهاد مذهبی نظیر محتسب در ناحیه ای که قلمرو قضاوت او محسوب می شد به قاضی سپرده می شد. نظارت او بر مساجد، بعضی اوقات انتصاب ائمه جمعه و خطبا را تحت تأثیر قرار می داد، مع هذا خطبا یا ائمه جمعه شهرهای بزرگ از سوی سلطان منصوب می شدند. در اغلب موارد قاضی به عنوان مفتی در مسائل فقهی و شرعی، فتوا صادر می کرد، و گاهی ریاست محکمه مظالم از جانب سلطان به او تفویض می شد. گویا الب ارسلان دارای یک قاضی القضاة امپراطوری (قاضی جمله ممالک) نیز بوده است. (لمبتون، پیشین، ۸۰-۸۱)

محتسب

محتسب که تحت نظارت کلی قاضی انجام وظیفه می نمود، همانند او عضوی از اعضاء نهاد مذهبی محسوب می شد و سلطان نیز توسط او به نحوی دیگر با مردم رابطه برقرار می کرد و اعمال حاکمیت می نمود. (لمبتون، پیشین، ۸۱)

اخلاق عمومی و اجرای وظایف مذهبی مسلمین تحت نظارت کلی محتسب قرار داشت. مثلاً او بایستی از نمازهایی که برخلاف فرقه قانونی بود و نیز از روزه خواری در ماه رمضان، باده گساری در ملأ عام نواختن وسایل غیرقانونی موسیقی و کارهای غیرعادی در ملأ عام جلوگیری می کرد. وظیفه او بود که ناظر خانه ها باشد تا خانه ای مزاحم خانه یک مسلمان دیگر نشود، و یا این که خانه ای آب حیاط خود را از طریق لوله ای به معبر عمومی سرازیر نکند. از عمده وظایف محتسب نظارت بر بازارها و جلوگیری از نادرستی بازاریان و پیشه وران بود. در فرمانی از دیوان سنجر به «اوحدالدین» محتسب مازندران آمده است که: امر به معروف و نهی از منکر کند، و در تسویت و تعدیل موازین (ترازوها) و مکابیل (پیمانها) جهدی تمام نماید تا در بیع و شری، حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان زده نشوند، و مراتب شرعیات در مسجد جامع و دیگر مساجد و متعبدات از ترتیب مؤذنان و مکبران و مواقیت صلوات، و نفی آن چه مسنون و مشروع نیست از مسجد به واجبی اقامت کند؛ و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند. (لمبتون، پیشین، ۸۷-۸۸)

خواجه نظام الملک در مورد محتسب گوید: و هم چنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخ ها راست می دارد و خرید و فروخت ها می داند تا اندر آن راستی رود، و هر متاعی که از اطراف آرند و در بازارها فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگ ها راست دارند و امر معروف و نهی منکر بجای آرند. و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده ی مملکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنان که خواهند خردند و چنان که خواهند فروشند و فضله جوی مستولی شوند و فسق آشکارا شود و کار شریعت بی رونق گردد و همیشه این کار یکی از خواص را فرمودندی یا خادمی را یا پیر ترکی را تا هیچ محابا نکردی و خاص و عام از او بترسیدندی همه کارها بر انصاف بودی و قواعد اسلام محکم. (خواجه نظام الملک ، پیشین، ۶۰)

رئیس محل

یکی از مقاماتی که در عهد سلجوقیان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود رئیس محل بود. اصطلاح رئیس در کاربرد عمومی اش به یک مأمور محلی اشاره داشت که در مقابل حکومت به طور اعم و تشکیلات مالیاتی به طور اخص، نماینده مردم محل به شمار می رفت. در شهرهای بزرگ رئیس از طرف سلطان یا مقطع (صاحب اقطاع) انتخاب می شد، ولی او همانند مستوفی و مشرف، یکی از مأموران دیوانی حکومت مرکزی و یا ایالتی به شمار نمی رفت. او به طور عادی یکی از رهبران جامعه محلی بود. چون تنها یکی از رهبران جامعه محلی بود. چون تنها یکی از افراد متنفذ و ثابت محلی می توانست وظایف او را انجام دهد. از آن جا که روابط بین دولت و مردم اصلاً در زمینه مالیات بود، لذا وظایف رئیس بیش تر با امور مالی در ارتباط بود. (لمبتون، پیشین، ۸۹)

حفظ رفاه مردم و کم کردن بار سنگین مالیاتی آن ها، و ضمناً تأمین و جمع آوری مالیات های دیوانی و جلوگیری از ظلم و تعدی محصلین مالیاتی، و جلوگیری از طفره مؤدیان مالیاتی در خصوص پرداخت مالیات، از جمله وظایف رئیس محل بود. این سمت معمولاً موروثی بود. کلوزنر می نویسد: رئیس که از منتخبین سلطان به حساب می آمد قدرت زیادی داشت؛ مثلاً این رئیس بود که در شهرهای عمده ی امپراطوری نظیر مرو، اصفهان و همدان، کارها را به نام سلطان رو به راه می کرد. اگرچه انتظار می رفت «رئیس» نسبت به رفاه رعایای سلطان توجه کند ولی اغلب اوقات شخصی قسی القلب و ظالم به حساب می آمد (کلوزنر، پیشین، ۳۲)

لمبتون می نویسد: رئیس دارای یک دیوان و یا اداره ای بوده و در بعضی موارد قدرت انتخاب نایبی هم به جای خود داشته است. حقوق وی از رسومی بود که به طور محلی دریافت می شد. به نظر می رسد که او در جریان عمومی امر داخلی شهر مسئولیت هایی داشته، و گاهی هم از قدرت دست گیری افراد و زندانی کردن آن ها برخوردار بوده است. پس از این که غزالی به مدرسی نظامیه نیشابور منصوب شد، گروهی از افراد علیه او دسیسه کردند و نظریات غیراسلامی بدون نسبت دادند، و یکی از افراد برای این که غزالی را محکوم کند، در مطالب مشکوه الانوار و منقذ من الضلال دست برد و وقتی رئیس خراسان (نیشابور؟) از این امر آگاه شد، مرد مزبور را دست گیر ساخت و او را از نیشابور تبعید کرد. این شخص شهر را ترک گفته به اردوی شاهی پیوست و در آن جا باز هم به دسایس خود ادامه داد تا این که بالاخره سنجر غزالی را برای صحبت با او دعوت کرد. بدین ترتیب غزالی در سال ۵۰۳ قدم به دربار گذاشت، و مخالفین خود را سر جای خود نشاند. (لمبتون، پیشین، ۹)

اوضاع فرهنگی سلجوقیان

فرهنگ در دوره سلجوقیان اوضاع خوبی را تجربه کرد. تاسیس مدارس نظامیه در بغداد، بلخ، نیشابور، اصفهان و ایجاد کتابخانه ها و خانقاه ها و مدارس گوناگون از فعالیت های فرهنگی این دوره است.

در پرتو این فعالیت ها مشاهیری نظیر امام فخر رازی، امام محمد غزالی، ابوالفرج بن جوزی، شیخ شهاب الدین سهروردی، امام الحرمین جوینی ظهور کردند. (دبیری نژاد، ۱۳۸۴، ۵۷-۶۰).

ادبیات فارسی در این دوره رواج کامل یافت و بیشتر پادشاهان سلجوقی در گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی و سخن فارسی و تشویق و ترغیب شعرا و نویسندگان فارسی زبان کوشش فراوان کردند. پادشاهان سلجوقی برخی خود شعر می سرودند، چنان که ملکشاه سلجوقی هم اشعار فارسی حفظ داشت و هم خود به فارسی شعر می گفت و همچنین طغرل سوم آخرین پادشاه این سلسله شاعر فارسی گوی بوده است. (همان)

گروهی از شاعران این دوره هم چون امیرالشعرا معزی، انوری و خاقانی و نظامی در شمار استادان و پیشکسوتان بزرگ شعر و ادب فارسی قرار گرفتند و سخن سرایان و نویسندگان دیگری که در این دوره از پشتیبانی شاهان و وزیران سلجوقی برخوردار بودند عبارتند از: ابوالفضل بیهقی، خواجه عبدالله انصاری، اسدی طوسی، حکیم ناصر خسرو، عمر خیام، سنایی، جمال الدین عبدالرزاق

اصفهانی و دیگران... شعر فارسی در این روزگار پیشرفت‌هایی کرد و سبک ویژه‌ای به نام سبک عراقی در آن پدید آمد. (همان)

هم‌چنین در دوران سلجوقی آثاری چون کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» در داروشناسی و مفردات دارو «زادالمسافرین» ناصر خسرو در حکمت نظری و «کیمیای سعادت غزالی در حکمت عملی به فارسی نوشته شدند؛ ولی کسانی چون زَمَخْشَری و شهرستانی، نیز در این دوره کتب فراوانی به زبان عربی که در واقع زبان دینی به شمار می‌رفت تألیف کردند. (همان)

نوآوری‌های معماران ایرانی در این دوره از هند تا آسیای صغیر، نتایج و پی‌آمدهای وسیعی در برداشت؛ و هنرمندان در گستره وسیعی از هنرها، شامل نساجی و سفالگری، عاجکاری، فلزکاری با ویژگی‌های منطقه‌ای آثار ماندگاری را خلق کردند.

جمع بندی

از فتح غزنین به دست البتکین حاجب در ۳۳۴ ق / ۹۵۵ م که با آغاز پیدایش دولت غزنه همراه بود تا خاتمه سلطنت خسرو ملک غزنوی در لاهور «۵۸۳ ق / ۱۱۸۷ م» که انقراض نهایی دولت غزنویان بود، مدت فرمانروایی امرای غزنه در ایران و خارج از ایران، روی هم رفته، قریب دویست و چهل سال به طول انجامید که از این مدت تنها نیم قرنیش در ایران مجال قدرت‌نمایی به آنها داده نشد و مابقی آن در قلمرویی که قسمت عمده‌اش به گذشته ایران تعلق داشت، ادامه پیدا کرد. سلاجقه طایفه‌ای بودند از ترکمانان «عز» و «خزر» که در ایام شوکت امرای سامانی در دشت «بحیره» خوارزم (آرال) و سواحل دریای «آبسکون» (بحر خزر) و دره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند. اولین کس از این طایفه که به تخت جلوس کرد و خود را سلطان نامید، رکن الدین ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق بود که در شوال ۴۲۹ در نیشابور به تخت سلطنت جلوس کرد و دستور داد خطبه را به نام وی بخوانند دولت وسیع سلجوقیان که از بدو اسلام تا تاریخ تأسیس این سلسله، به آن عظمت و پهناوری، دولتی تشکیل نیافته بود، در ماوراءالنهر و توران تا ۵۴۸ یعنی قریب یک قرن، و در خراسان تا سال ۵۵۷ یعنی درست ۱۲۸ سال، و در عراق تا سال قتل طغرل سوم (در سال ۵۹۰) یعنی ۱۶۱ سال طول کشیده است. پایتخت سلاجقه از اواخر عهد طغرل اول تا ایام محمود بن محمد، در اصفهان قرار داشت، و از عهد محمود تا انقراض این سلسله در همدان. سنجر شهر مرو را که به لقب شاه‌جان یعنی مقرر سلطان ملقب

شده به پایتختی اختیار نمود و مرو شاه جان تا استیلای وحشیان غز یکی از آبادترین بلاد دنیای متمدن و از مراکز معتبر علم و ادب بود.

در دوران قدرت سلجوقیان نیز خلافت به عنوان یک نهاد مذهبی و نمادین مطرح بود، و سلاطین سلجوقی از طرفی، به منظور مشروعیت بخشیدن به سلطه خود، و جلب نظر عامه مردم، که در آن روزگار به پیروی از علمای اهل سنت، خلیفه را جانشین رسول خدا و اوالی الامر و واجب الاطاعه می دانستند، سعی بر اخذ تأیید از طرف خلیفه داشتند، و از سوی دیگر سلاطین سلجوقی که با جنگ آوری دامنه بلاد اسلامی را از مرز چین تا مدیترانه و از شمال بحیره خوارزم تا ماورای یمن گسترش داده بودند، خود را برتر یا هم سنگ خلفا می پنداشتند و مدعی «ظل الهی» بودند. فقهای اهل سنت نیز می کوشیدند به هر نحو برای سلاطین القاء مشروعیت کنند. بنابراین سلاطین هم تعظیم و تکریم خلفا را، دستمایه ی تحکیم قدرت و سیطره حاکمیت خویش کرده بودند و هم خود را واجد قدرت مشروع از طریق غلبه می پنداشتند که فقهای اهل سنت نیز بر آن صحنه می گذاشتند.

بنابراین خلافت و سلطنت در عهد سلجوقیان دو نهاد مجزا از هم در نظر گرفته می شد، که خلیفه در قبال فعالیت های مذهبی جامعه مسئولیت داشت و بر آن نظارت می کرد، و سلطان هم امور دنیوی حکومت را از پیش می برد. خلفا قدرت سلاطین سلجوقی را سپری برای صیانت خویش در برابر دشمنان، و تأیید حمایت از آن ها را موجب تداوم سلطه خویش، مخصوصاً رهایی از نهضت های شیعی می پنداشتند.

امپراتوری سلجوقی اصولاً یک دولت نظامی آماده برای جنگ و کشورگشایی بود، و همین جنگ و کشورگشایی، یک عنصر حاکمه بیگانه را برای مردم بومی - که نخبگان آن ها برای اداره امور دیوانی و تشکیلات دولتی دعوت می شدند - تحمیل می کرد. سلجوقیان این شکل تشکیلات دولتی را بر اساس قوالب سابق سامانی و غزنوی اتخاذ کرده بودند و توسط آن ها در آسیای غربی متداول شده و به صورت یک ویژگی عمده حکومت در این منطقه درآمده بود.

سیستم تشکیلات کشوری سلجوقیان، مورد استفاده تمام رژیم های متعاقب آن ها در این منطقه قرار گرفت. مع الوصف باید گفت که این سیستم در خلال دوره ی سلجوقیان هنوز در حال تکوین بود. گو این که این سیستم بر پایه قوالب کهن پایه ریزی شده بود، ولی تغییرات و اصلاحاتی در آن صورت گرفته بود.

در این دوره نیز تشکیلات «درگاه» و «دیوان»، از مهم ترین ارگان های رسمی حکومت بوده است، و یا لاقلاً حکومت گران بر آن بوده اند که همه سازمان های موجود را تحت تسلط درگاه و دیوان درآورده اند. هرچند در بسیاری از موارد موفق به انجام چنین امری نمی شدند و بسیار دیده شده که تشکیلات نظامی بر درگاه و دیوان تسلط یافته است. ولی شاهدیم که در این عهد مناصبی وجود داشته که نه در قالب «درگاه» می گنجیده و نه در چهارچوب «دیوان»، مثل منصب «ریاست شهر» یا «ریاست صنف» یا «نقابت علویان». و یا در همین دوران شاهدیم که وزیر در عین حال که بالاترین مقام «دیوانی» است، وظایفی را به عهده دارد که صرفاً درباری (درگاهی) است و بعضاً وظایف یک نظامی نیز بدو محول می شود. چرا که در این ادوار مسئله تفکیک قوا به معنی امروز مطرح نبوده است.

رابطه بین درگاه و دیوان مرکزی در ادوار مختلف حکومت سلجوقیان دقیقاً تنظیم نشده بود. لذا رابطه ی بین دربار و دیوان در عهد سلجوقیان می توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول از عهد طغرل تا پایان عهد ملک شاه که زمان وزارت عمیدالملک و نظام الملک است و در واقع دوران قدرت وزراء است. دوره دوم، دوره افول قدرت وزرا است که پس از کشته شدن خواجه نظام الملک تا پایان عهد سلجوقیان ادامه می یابد. در دوره ی قدرت وزرا، حافظ و عامل برقراری رابطه بین درگاه و دیوان خود وزیر بود. عمیدالملک کندی وزیر طغرل بیک و نظام الملک، هر دو مستقیماً به سلطان دسترسی داشتند. هم چنین در دوره ی اول وزیر عامل برقراری رابطه بین دربار سلطان و دربار خلیفه است و در عین حال که ریاست دیوان اعلا را بر عهده دارد به مثابه یک درباری، روابط سلطان را با حکام خارجی و خلیفه تحت نظر دارد. هنگام جلوس خلیفه ی جدید، وزیر به نیابت سلطان در دارالخلافه حاضر شده و سوگند وفاداری نسبت به خلیفه یاد می کرد. ولی در زمان سلاطین بعدی گویا امیر حاجب تا اندازه ای حایل بین آن ها قرار گرفته بود.

منابع

۱. بارتولد، ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه کریم کشاورز، نشر آگاه تهران، ۱۳۶۶.
۲. بیهقی ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، نشر مهتاب تهران، ۱۳۷۳.
۳. پتفت آرین، سیاست‌زدگی دستگاه‌های اداری و ارائه راهکارها برای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تهران، ۱۳۹۲.
۴. جرفادقانی ابوالشرف ناصح بن ظفر، تاریخ یمینی، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷۴.
۵. جمعی از نویسندگان، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه تیمور قادری، نشر مهتاب تهران، ۱۳۶۳.
۶. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، تصحیح هیوبرت دارک، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۷.
۷. رضا نجف بیگی، سازمان و مدیریت، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۷.
۸. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ کامل ایران، موسسه انتشارات نگاه تهران، ۱۳۹۴.
۹. کلوزنر کارلا، دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، مترجم یعقوب آژند، امیرکبیر تهران، ۱۳۸۹.
۱۰. گردیزی محمود، زین‌الخبار، بنیاد فرهنگ تهران، ۱۳۴۷.
۱۱. لمبتون آن کترین سواينفورد، مالک و زارع در ایران، مترجم منوچهر امیری، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۳۹.
۱۲. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، بی‌جا، ۱۳۱۸.
۱۳. ژوبل، محمد حیدر، تاریخ ادبیات افغانستان، امیری کابل، ۱۳۹۱.
۱۴. طیبی محمد محسن، تاریخ ادبیات دری افغانستان، نشر رشیدی کابل، ۱۳۸۳.
۱۵. دبیری‌نژاد، بدیع‌الله، سلاجقه و گسترش ادب ترکی. در: «چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی»، تیر و مرداد ۱۳۸۴ خورشیدی، شماره ۱۷.